گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید حمیدرضا فاطمی اطهر که محرم سال گذشته در دفاع از حرم به شهادت رسید

فرمانده‌اش را برای اعزام به حضرت زهرا(س) قسم می‌داد

■ احمد محمدتبریزی

با مطالعه وصیتنامه شهید حمیدرضا فاطمی اطهر به نکات زیادی درباره دلایل رفتن شهدای مدافعان حرم به جبهه مقاومت و طرز تفکرشان پی خواهید برد. شهید فاطمی در وصیتنامه‌اش با آگاهی و علم تمام از کاری که انجام می‌دهد سخن می‌گوید و صحبت‌های راهگشایی برای خانواده و دیگران دارد. این شهید نماد بارزی از شهدای مدافع حرم است که جان خویش در راه دفاع از اسلام و ائمه اطهار(ع) فدا می‌کنند. تک تک کلمات شهید پاسخ سؤالات زیادی را خواهد داد و ذهن برخی که هنوز جهت رفتن این رزمندگان شک و شبهه‌ای دارند را شفاف خواهد کرد. شهید فاطمی متولد ۱۳۵۶ بود و سه فرزند داشت که صبح روز شنبه نهم آبان ماه ۱۳۹۴ مقارن با ۱۷ محرم‌الحرام سال ۱۴۳۷ هجری قمری در دفاع از حرم حضرت زینب کبری(س) و حضرت رقیه(س) در استان حلب سوریه به شهادت رسید. امیدرضا فاطمی اطهر در گفت‌وگو با «جوان» از برادر شهیدش می‌گوید.

فضای تربیتی خانواده و محیط محل زندگی‌تان چه تأثیری در رشد و تربیت شهید فاطمی داشت و شهید در چه فضایی بزرگ شدند؟

ما در منطقه مذهبی‌نشین اهواز بزرگ شدیم. منطقه‌ای که مساجد به واسطه حضور و فعالیت افراد بسیار فعال هستند. مسجد امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) هم دو مسجد فعال شهرمان هستند که فعالیت‌های مذهبی زیادی دارند. حمیدرضا هم در کنار فضای خانواده آشنایی و فعالیت‌های مذهبی‌اش در مسجد امام حسین(ع) بیشتر شد. آن زمان لشکری را به نام لشکر قدس نوجوانان تشکیل داده بودند که عضوش شده بود. از همان دوران نوجوانی با اینکه سن زیادی نداشت ولی فعالیت‌های مذهبی‌اش قابل توجه بود. بعدها ایشان یکی از بنیانگذاران هیئت‌های مذهبی اهواز هم بود. در فعالیت‌های مساجد و پایگاه‌های بسیجی حضوری فعال و نقشی پررنگ داشت. برای کودک و نوجوانان اهواز و شهرهای دیگر گروه تواشیح درست کرده بود و سعی می‌کرد آنها را جذب مسجد کند. بسیار آدم فعالی بود و روحیه عجیبی در کارهای دینی و مذهبی داشت.

با توجه به اینکه ایشان متولد دهه ۵۰ بودند آیا درکی از دوران دفاع مقدس داشتند؟

به نظرم تمام زندگی آقا حمیدرضا با شهدا گذشت. زمان جنگ سنش کفاف نمی‌داد که وارد جبهه شود. وقتی جنگ تمام شد تمام فکر و ذکرش شهدا بود. الگوی زندگی‌اش را شهدا قرار داده بود و در همه زمینه‌ها مثل برگزاری یادواره و یادمان‌ها در سطح استان خوزستان فعالیت می‌کرد. به نوعی اگر در سطح استان برای شهدا یادواره و یادمان برگزار می‌کردند برادرم مسئولیتی بر عهده داشت. در برگزاری یادمان‌های شهیدان موسی اسکندری، علی هاشمی، حاج حمید رمضانی یکی از فعالان بود و نقش اصلی را در برگزاری مراسم‌ها داشت.

به شهید خاصی تعلق و ارادت ویژه‌ای داشتند؟

ارادت ویژه‌ای به شهید حاج حمید رمضانی داشت. در این چند سال همیشه با شهید حاج حمید رمضانی که از شهدای دفاع مقدس بود، درد دل می‌کرد. کنار مزار شهید مراسم زیارت عاشورا برپا می‌کرد. یکی از هیئت‌های مذهبی استان به نام بسیجیان گمنام، در کنار مزار همین شهدا برقرار شد. هر سال هنگام سال تحویل سفره عیدش را کنار مزار شهید رمضانی و اسکندری پهن و سالش را با این شهیدان تازه می‌کرد. برایش فرق نمی‌کرد زمان تحویل سال نیمه شب یا اول صبح باشد، همیشه اولین روز سال باید کنار مزار این شهیدان می‌رفت.

از دلایل ارادتشان به این شهیدان چیزی به شما گفته بودند؟

خیلی از دلایل ارادتش به شهید رمضانی چیز زیادی نگفته بود. فکر می‌کنم یک پیمان درونی‌ای بود که خودش با شهید بسته بود. اما به من می‌گفت شما اگر با یکی از شهدا ارتباط روحی برقرار کنید و از آنها کمک بخواهید کمکتان خواهند کرد. توصیه می‌کرد با آنها درددل کنید و حرف دلتان را به شهدا بگویید و آنها حتماً حرفتان را خواهند شنید.

پس با چنین روحیاتی وارد سپاه شدند؟

از همان ابتدا با نیت خدمت وارد سپاه شد. هیچ کاری را برای خودنمایی و مطرح شدن انجام نمی‌داد و همیشه کارهایش برای رضای مردم و مخلصانه بود. هیچ دلبستگی‌ای به دنیا نداشت و تمام برنامه‌هایش را از سر اخلاص انجام می‌داد. الان در نبودش من این مسائل را یادآوری می‌کنم ولی آن زمان که یادواره شهدا و مراسم را برگزار می‌کرد آقا حمید بیشتر کارها را می‌کرد، کارها که تمام می‌شد، سرش را پایین می‌انداخت و گمنام می‌رفت. دیگر اصلاً کسی نمی‌فهمید مثلاً سن مراسم را چه کسی زده، هماهنگی‌ها را کی انجام داده است. خودش هم انتظار خاصی از کسی نداشت و دنبال این مسائل هم نبود. هدفش فقط انجام کار برای شهدا بود و می‌خواست آنها راضی باشند.

تا به حال درباره شهادت و شهید شدن با شما صحبت کرده بودند؟

بله، گاهی اوقات بحثی را با هم درباره شهادت مطرح می‌کردیم و برایم صحبت می‌کرد. چند تا دستنوشته در این زمینه دارد که می‌گوید زمانی که لحظه دل کندن برسد و بخواهم انتخاب کنم لحظه‌ای درنگ نخواهم کرد و انتخابم را انجام می‌دهم. از ورود به صحنه عمل و نبرد باکی نداشت. در بخشی از وصیتنامه‌اش نوشته است: «شهادت آرزوی دیرینه من بوده و هست و زندگی در این دنیا را به امید شهادت شب را به روز و روز را به شب سر می‌کنم و اگر نبود شهادت و فدا شدن در راه آفریدگار و خالق هستی زندگی در این دنیا هیچ ارزشی برایم نداشت. معبودا مرا به خاطر خوبان درگاهت بپذیر، معبودا من هجرت کردم از شهر و دیارم به دیاری دیگر، فقط به عشقت، معبودا گناهانم را ببخش و این قربانی را بپذیر.»

از چه زمانی جریان رفتنشان به سوریه و پیوستنشان به جبهه مقاومت جدی شد؟

چندین بار به صورت داوطلبانه پیگیر رفتن به سوریه بود منتها با توجه به شرایط کاری موافقت مسئولانش را نیاز داشت که موافقت صورت نمی‌گرفت. آخر سر مسئولانش را به حضرت زهرا(س) قسم داده بود که اجازه اعزام بدهند. بالاخره سال ۹۴ اعزامش صورت گرفت و در همان اولین اعزام به شهادت رسید.

از دلایل رفتنشان چیزی گفته بودند؟

یک وصیتنامه بسیار عرفانی و اجتماعی نوشت که در آن خیلی جامع و کامل توضیح داده و تمام دلایل را در این زمینه آورده است. ایشان در وصیتنامه‌شان که به نظرم نکات گرانبهایی در آن مطرح شده، نوشته است: «من مسلمانم و سر تعظیم در مقابل دین فرود می‌آورم که اسلام آوردن یعنی تسلیم شدن در برابر فرامین و دستورات الهی و با افتخار و با علم شیعه دوازده امامی هستم و ۱۴ معصوم و ۱۴ نور پاک و ۱۴ قرآن ناطق را روشنگر راه و مسیر تعالی به سوی خداوند می‌دانم. در این دریای طوفان‌زده دنیا، ۱۴ معصوم (ع) کشتی نجاتند و هر کس در این کشتی نجات قرار گرفت به ساحل نجات، خوشبختی و سعادت خواهد رسید. من پاسدارم و با افتخار این لباس سبز را به تن می‌کنم؛ من پاسدار انقلاب اسلامی هستم و پاسدار بودنم محدود به جمهوری اسلامی ایران نیست و در هر کجای دنیا مظلوم و مستضعفی باشد که به او ظلم می‌شود حاضرم این جان ناقابل خود را تقدیم کنم و در دفاع از مظلوم و فرمان امامم فدایی شوم و خونم پای دین، فرامین الهی و فرمان امام سید علی خامنه‌ای حفظه الله ریخته شود، باشد که مسیری گردد برای آیندگان.»

همچنین در قسمت‌هایی از دلایل دینی و قرآنی رفتنش صحبت می‌کند و می‌نویسد که خداوند در قرآن نهیب می‌زند که چرا به یاری مستضعفان نمی‌روید، مسلمانی تنها به نماز و روزه نیست. شهید در وصیتنامه‌اش به صورت کامل از دلایلش برای رفتن صحبت کرده است.

اگر بخواهید از ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی‌شان موردی را بگویید بیشتر روی کدام ویژگی تأکید و تمرکز می‌کنید؟

اگر بخواهم در یک جمله کوتاه شهید حمیدرضا فاطمی اطهر را خلاصه کنم باید بگویم شهید اسوه تقوا، جهاد و شهادت برای ما بود. این کامل‌ترین جمله‌ای است که شهید را معرفی می‌کند. شهید بسیار باتقوا و باایمان بود و برای خانواده و بچه‌های بسیجی اهواز الگو و نمونه بود. زیارت جامع کبیره و زیارت عاشورایش ترک نمی‌شد. ما را هم سفارش به خواندن این ادعیه‌ها می‌کرد.

خانواده‌شان مشکلی بابت رفتنشان نداشتند؟

خانواده و فرزندان را آماده کرده بود. خودش هم که همیشه کنار مزار و گلزار شهدا و برپا کننده مراسم‌ها بود و خانواده هم در این مراسم‌ها شرکت می‌کردند و با این فضا آشنایی داشتند. خانواده با این مسائل بیگانه نبود. مادرمان را برای شنیدن خبر شهادتش آماده کرده بود. مادر و خانواده‌اش را به گلزار شهدای تهران برده و سر مزار شهدای جنگ تحمیلی رفته بودند و آنجا گفته بود شهدا را ببینید که روزی برای دفاع از اسلام شهید شدند و شاید یکی هم از خانواده ما شهید شود. همه را آماده و تمام کارهایش را کرده بود.

مهم‌ترین نکته یا خصیصه زندگی شهید که سرانجامش را با شهادت پیوند داد چه می‌دانید؟

تقوا و اخلاص در وجودش بود و به مرور تقویت شد و ایشان را به هدف نهایی‌اش سوق داد. ارتباط خوبی با علما داشت و همین نکته نقش مهمی در پیدا کردن راه شهید داشت. علاقه و ارادت خاصی به علامه حسن زاده آملی و آیت‌الله صمدی آملی داشتند. بیشتر کتاب‌های علامه را مطالعه می‌کرد و با علامه ارتباط داشت. در وصیتنامه‌شان اشاره می‌کنند سلام مرا به علامه و آیت‌الله صمدی آملی برسانید. ارادت خاصی داشتند و از توصیه و کتاب‌های علمای بزرگ استفاده و برای نشر و گسترش‌شان تلاش می‌کردند. به ما هم توصیه می‌کردند که این کتاب‌ها را بخوانیم. اهل مطالعه بود و علاوه بر اینکه پاسدار بود دروس طلبگی و حوزوی را می‌خواند.

در پایان اگر خاطره یا صحبتی از شهید دارید گفت‌وگو را با بیان آن به پایان ببریم.

خاطرات خیلی زیاد است ولی خاطره‌ای از سال‌های قبل دارم که الان بیشتر در ذهنم مرور می‌شود. وقتی که کاروان‌های راهیان نور به اهواز می‌آمدند کاروان‌ها را با هم به سمت مناطق جنگی مثل طلائیه و شلمچه می‌بردند. یک بار قرار شد با بچه‌های حوزه علمیه امام خمینی گرگان به طلائیه برویم. در مسیر متوجه شدیم سراسر راه طلائیه را آب گرفته است. صحبت برای سال ۷۶، ۷۷ است. این مسیر را آب گرفته بود و اتوبوس‌ها توقف کردند و امکان عبور و مرور نبود. هفت، هشت کیلومتری را آب گرفته بود و آقا حمیدرضا گفت چاره‌ای نیست ما این مسیر را در آب می‌رویم. همه پاچه شلوارهایشان را بالا دادند و در آب به صورت ستونی و کاروانی شروع به حرکت به سمت یادمان شهدای طلائیه کردند. در مسیر برگشت که همانطور آب بود یک عکس گرفتیم که پشت سرمان غروب طلائیه است. در عکس شهید، من و چند تا از بچه‌های اهواز و گرگان هم بودیم. هنگامی که این عکس چاپ شد عکس خیلی قشنگی شد. یعنی جلویمان آب است و پشت سرمان غروب طلائیه. شهید نگاهی به عکس انداخت و سری تکان داد و گفت هر کسی در غروب طلائیه عکس بگیرد شهید می‌شود. این خاطره در ذهنم است که ۲۰ سال پیش بیان کرد و در آخر به واقعیت پیوست.

نگاه

شرم از درآغوش کشیدن فرزند

■ علیرضا محمدی

چند روز پیش به دیدار خانواده شهید مدافع حرم حاج حمیدرضا اسداللهی رفته بودیم که مصاحبه مفصلش را به زودی تقدیم حضورتان می‌کنیم. اما در میان گفت و گویمان با پدر و مادر شهید به نکته خاصی برخوردم که به‌شخصه برایم جالب بود. موضوع برمی‌گردد به شرایط تقریباً مشابه این شهید با حال و احوال آن روز بنده به عنوان نویسنده این مطلب.

همین اول کاری بگویم اینجا قرار نیست من من با یک شهید مقایسه شویم، اما در میان خیل شهدای انقلاب، دفاع مقدس و دفاع از حرم که از هر قشر و سن و سال و سمت و عنوانی شهید داشته‌ایم و به حتم شرایط یکی‌شان به آدم شباهت دارد. مثلاً همین شهید اسداللهی موقعی که برای جهاد به سوریه می‌رفت، دو پسر چهار ساله و یک ماهه به نام‌های محمد و احمد داشت. قاعدتاً وقتی مقدمات سفرش را انجام می‌داد فرزند یک ماهه‌اش یا تازه به دنیا آمده بود یا نهایتاً چند روزه بود. مثل فرزند خودم محمدرضا که هنگام گفت و گویم با پدر و مادر شهید، چند روز بیشتر از تولدش نمی‌گذشت.

آن روز وقتی پای حرفمان به کودکان شهید اسداللهی کشید، فکر اینکه چطور از نوزادش گذشت و رفت، گلویم را گرفت! شباهت شرایط حاج حمیدرضا با خودم بهترین تعاریف را از همت بالا و مردانگی یک شهید پیش رویم گذاشت. خیلی وقت‌ها می‌شنویم تازه‌دامادی رخت رزمندگی پوشید و رفت. پدری چند کودک خردسالش را گذاشت و رهسپار شد. شهیدی چشم به راه فرزندش بود و بدون اینکه یکبار هم روی طفلش را ببیند به شهادت رسید. دیگری... اما کدام از ما واقعاً سعی کردیم عمق اتفاقی که پیرامون زندگی این شهدا رخ داده است را درک کنیم؟ یا واقعاً می‌توانیم خودمان را جای آن شهید بگذاریم و ببینیم همین جمله ساده «گذاشت و رفت» چه عمق و اندازه‌ای دارد؟

سراسر تاریخ انقلاب مملو از دل کندن‌ها و رفتن‌هاست. یک‌بار رزمنده‌ای تعریف می‌کرد که شب آغاز عملیات والفجر ۸، یکی از غواص‌ها از فرمانده‌اش خواسته بود اگر نتوانست به آب بزند، او را به زور هل بدهد تا برود و همراه بقیه غواص‌ها خط‌شکنی کند. فرمانده علت تردیدش را می‌پرسد و می‌گوید «خواهر معلولی دارم که جز من کسی را ندارد. همه‌اش فکر می‌کنم من نباشم چه کسی به دادش خواهد رسید.»

یک لحظه صبر کنیم! و به این موضوع بیندیشیم که خود ما شرایط آن رزمنده غواص را داشته باشیم. حس مردانه‌ای از ته دل آدم داد می‌زند کسی که به تو تکیه کرده را باید تا آخرش حفظ کنی. حالا جنگی می‌شود و عملیاتی رخ می‌دهد و اروند رودی مقابلت قد علم می‌کند. آن طرفش هم که تیربارهای دشمن و بشکه‌های فوگاز مهیای جزغاله کردنت هستند. خودت به کنار، در آن لحظه چه فکری توی سرت می‌چرخد و چطور خودت را بین ایستادن یا رفتن راضی می‌کنی. آن غواص که نامش ذکر نشده می‌رود و آن طرف شط، روی ساحل زخمی فاو، پیکرش جزو اولین شهدا یافت می‌شود. خدا می‌داند وقتی گلوله می‌خورد چند بار چهره خواهر معلولش توی سرش چرخید و مقابل چشمانش رژه رفت. چه کسی می‌داند چه بر سرش رفت که اینطور شهید شد؟

شهید محسن فرامرزی وقتی برای دفاع از حریم اهل بیت راهی سوریه می‌شد، سه فرزندش به نام‌های محمدرضا، فاطمه و محمدطاها را در اتاقی جمع می‌کند و آخرین وصیت‌ها و سفارش‌هایش را به آنها می‌کند.

به گفته همسر شهید که چند ماه پیش مصاحبه‌ای با ایشان داشتیم، حاج محسن هنگام وداع، بارها دو پسرش محمدرضا و محمدطاها را می‌بوسد و چون فاطمه خواب بود، سمت او نمی‌رود که اگر بیدار می‌شد و بی‌قراری می‌کرد، معلوم نبود از فرط عشق و علاقه به تنها دخترش، می‌توانست از خانه بیرون برود یا نه؟ به حتم تمامی رزمندگان و شهدا مثل هر پدر و همسری، دنیایی از تعلق خاطر داشتند و هنر این مردان خدا، دل کندن از تعلقات بود.

آن شب وقتی از خانه شهید حمیدرضا اسداللهی به خانه بر می‌گشتم و اتفاقاً هوای بسیاری سردی هم بود، خوب می‌دانستم در خانه گرممان همه چیز مرتب است و اگر خدا بخواهد ساعتی دیگر فرزند تازه متولد شده‌ام را بار دیگر در آغوش می‌گیرم. اما همان یک شب این کار را نکردم. شاید یاد حاج حمیدرضا و نوزاد یک ماهه‌شان خجالت زده‌ام کرد یا شاید... خدا رحمت کند شهید مدافع حرم سجاد طاهرنیا را که شش ساعت بعد از اعزامش به سوریه، فرزند دومش به نام محمد حسین متولد شد. وقتی که هواپیمایشان از فرودگاه بلند می‌شد... خدایا به چه فکر می‌کرد؟

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۹۷۰

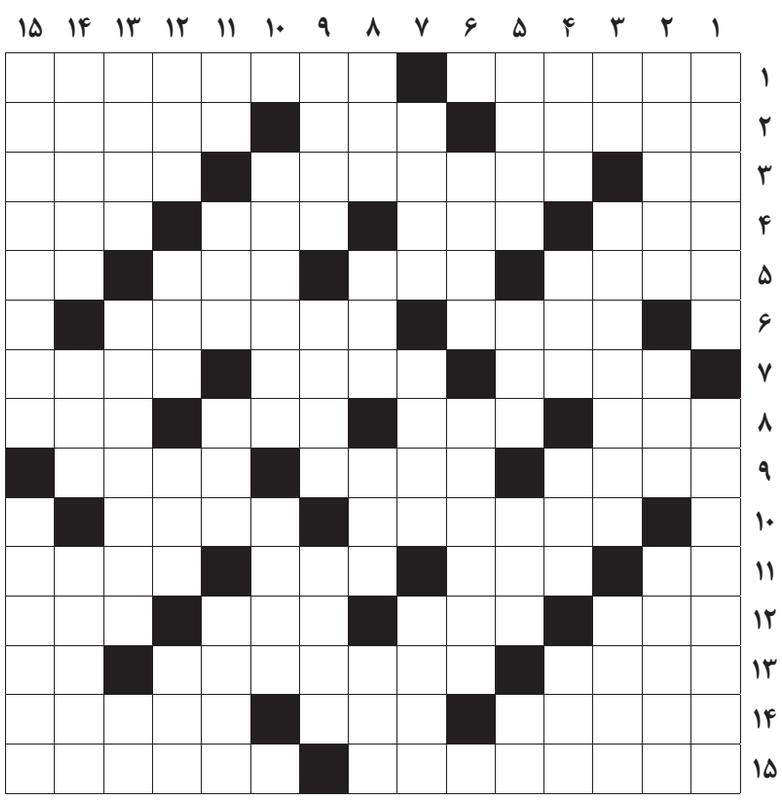

از راست به چپ

■ ۱- از واجبات نماز- مقدمه و دیباچه ■ ۲- پادشاه ستمگری که به دست داود کشته شد- ماده خوشبو- تمام کردن ■ ۳- صدمه و آسیب- غصب اموال کشورهای ضعیف به دست دول قدرتمند- چوبدستی ■ ۴- سوره ۱۱۱ - یار عمرو- برنامه فوتبالی شبکه سه سیما- ماتم و عزا ■ ۵- نخ به هم پیچیده در دوات- رود- سوره مردم- تکرار حرفی ■ ۶- سرشماری- سزاوار ■ ۷- واسطه معامله- صفت سیب زمینی- خداشناسی ■ ۸- حاجت و مقصود- خودپسندی- دو و سه- فلز چهره ■ ۹- بازرگانان- اینجا و اکنون- خردمند ■ ۱۰- نویسنده نامدار فرانسوی صاحب اثر کمدی انسانی- مرغ سخنگو ■ ۱۱- برج کج- تنها محصول تولیدی کشورهای حوزه خلیج فارس- حافظه- از لوازم التحریر ■ ۱۲- تکان شدید- اختیار کامل- زدن شاخه‌های اضافی درخت- در فضیلتاین سوره از پیامبر اکرم (ص) روایت شده: هر کس سوره ... را در شب ها قرائت کند، خداوند گناهان گذشته اش را می آمرزد ■ ۱۳- برقرار و دایر- تحمل کردن- علامت مفعول ■ ۱۴- شهر خوشنویسی- رودروسیه- گاهی پیش درآمد توفان می‌شود ■ ۱۵- آموختن- پولی که برای کسب و تجارت استفاده می‌شود

از بالا به پایین

■ ۱- تملق گویی- سازمان اطفای حریق ■ ۲- فیلمی ایتالیایی که در سال ۱۹۴۶ توسط ویتوریو دسیکا ساخته شد- صندوقچه جواهرات- دانه خوراکی غنی از پروتئین ■ ۳- خاندان- دزدن- دشمن پنیر ■ ۴- پرچم- پرنده سعادت- بالای زانو- روسیاه مطبخ ■ ۵- شاه خوارزمشاهی- سرند- کاری را بیهوده طول و تفسیر دادن- طلا ■ ۶- حلال رنگ- انعکاس ■ ۷- از اعضای داخلی بدن- جلاد استالین- آینه ■ ۸- سوف- تیراندازی کردن- دکان کوچک- نام قدیم فردوس ■ ۹- آحاد- نوعی تفنگ قدیمی- بخشنده ■ ۱۰- فیزیکدان آلمانی کاشف اشعه ایکس- رئیس جمهور سابق پاکستان ■ ۱۱- مادر لر- نوبت بازی- از بروج فلکی- از نام‌های خدا ■ ۱۲- رتبه‌ها- کلام مقفی- ضمیر عربی- سست و روان ■ ۱۳- ورم عضوی از بدن- اولین جراح قلب- یک بر روی یک ■ ۱۴- دستگاهی در موسیقی ایرانی- جایز و شایسته- بیماری نارسایی کلیه ■ ۱۵- جمعیت شناسی- پیراهن بلند و گشاد عربی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۶						
	۷		۵	۹				
						۱	۳	
	۶					۳		۴
	۹			۴	۳		۶	
۸					۷			
			۹	۳	۸			
۴	۵							
						۸		۷

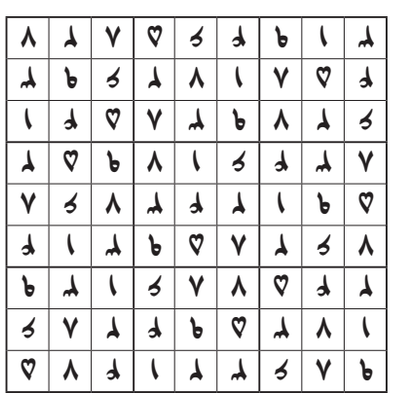

جدول کلمات متقاطع
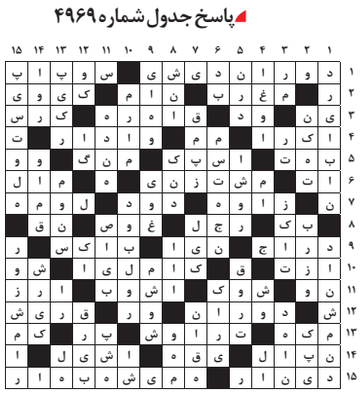
پاسخ جدول شماره ۴۹۶۹